

انگاه بنده را گوید بچه آمدی بنده گوید با خدا یا رخصه
 و خیر بهشت یا فتم بدان امید آمده ام خدای تعالی فرماید
 که چه آورده گوید ما بیضاعت اندک حق عز و عزا گوید
 که بنکرید تا چیست و الله خود داناست برین کردار بنده
 پس گوید بنده عرض کنند فرماید که این جزوی است مرا ایضا
 بجز انگاه گوید بگوید و با نعمت بهشت برابر کنید برابرینک
 نعمت بهشت نباشد این طاعتها که کرده پس هر چه کس خردار
 این جزوی نباشد پس خدای عزوجل گوید بسیارید تا من
 بختم هر چند که جزوی است و من نشاید اما خردار
 معویان منم **پس آستانه** اندک است که یوسف علیه السلام
 بدان خواست تا بداند که آنچه ما را میدهد بهای بیضا
 میدهد پس عوض کردن که برود و بفروشد تا بهای
 خود معلوم کند چون معلوم کردند دو بیست دینار بود
 و ایشانرا چندین خوراکندم داد **وجه** همین گناهانند
 برینده عوض کنند تا بداند این بهشت و نعمده که میدهد

نعمت

نعمت آن طاعت اندک است پس تا بدانی که فضل و کرم حق
 میدهد نه بگردار ما میدهد **قوله** یا ایها الغریر
 مَسْنَا وَأَهْلُنَا الْأَرْضَ وَحِينًا بِيضَاعَةٍ مُزْجَاةً **پس هر یکی**
 خرواری کندم داد که سیصد من بود پس یوسف فریاد
 شمارا بخشیدم **وجه** آنکه بیضاعت شمار دو بیست دینار است
 پس یوسف علیه السلام گفت قرآن برادر دیگر شما باشما بودی
 پیش ازین میدادم پس اگر خواهد که بیشتر بدهم باید که
 باز گشتن آن برادر دیگر یا خود بیارید که مرا از دوست
 نام فرزندان یعقوب علیه السلام بدید با منم و و بر این
 خرواری کندم از سیصد من بدهم و این حومه و غزوه که
 شمارا کردم در هر اهل مصر با یکی دیگر جتن کرده بودم و این
 قدر کندم هم نداده بودم که شمارا دادم و این را اهل مصر
 باز گرفتند و شمارا دم پس باید که هر چند نود تن باز گوید و آن برادر
 یا خود بیارید که شب و روز از زبان من است **قوله** **تبارک**
 وَلَمَّا حَقَّرَهُمْ بِجَاهِهِمْ قَالَ أَسْئَلُ بِأَخِي لَكُمْ مِائَةَ